

بررسی پیامدهای تربیتی تغییر پشتوانه های تاریخی و فرهنگی از دیدگاه نیچه و نقد آن بر اساس دیدگاه علامه طباطبایی

حیدر اسماعیل پور^۱، پروانه دودمان^۱، لیلاصیامی^۱

^۱ عضو هیئت علمی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه پیام نور.

نام نویسنده مسئول:

پروانه دودمان

چکیده

برای بسیاری از نظریات اندیشمندان رشته تاریخ، تاریخ تنها زمانی قابل فهم است که مطابق اصول فهمیدنی باشد و جهت آن تاریخی و یا دارای همان مبانی و اهداف باشد. بنابراین فهم و تعریف این اصول و موضوعات اساساً تکلیف و وظیفه است؛ غایت نگری به سادگی گذشته را قابل فهم نمی سازد. اما دوره حال و آینده را تحت تأثیر قرار می دهد. هدف از این تحقیق بیان تاریخ از دیدگان نیچه و تحلیل و نقد پیامدهای تربیتی آن بر پایه نظریه علامه طباطبایی است. نتایج تحقیق نشان می دهد به نظر نیچه تاریخ به سادگی بیانی قابل فهم نیست. از دیدگاه وی تاریخ هنگامی قابل فهم می شود که در اصطلاحات فهم موضوع مهم و جوهری آدمی فهمیده شود و این چنین فهمی است که بسیار مهم است. نیچه معتقد است که حوادث تاریخی آغاز و پایان مشخص و محدودی دارند و کمتر موردی ضروری و جهانی می باشند. و این که آنها از اتفاقات مشخص و ویژه ای در تاریخ ادامه می یابند. اتفاقی که نیچه آن را "تصمیمات انسانی" می نامد. اساساً نیچه به تاریخ می پردازد نه این که از آن به عنوان گذشته ای قابل فهم یاد کند، بلکه برای این که نشان دهد تاریخ حاصل "اراده معطوف به قدرت" یا پاسخ انسان به "بودن" یا هستی خود می باشد. روش تحقیق به کار رفته در این پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده که اسناد و آثار پس از جمع آوری مورد تحلیل قرار گرفته اند.

واژگان کلیدی: تاریخ، تربیت، نیچه، طباطبایی، فرهنگ.

مقدمه

تغییرات در هستی و "وجود" و اصطلاحاتی چون "اصالت وجود" یا "ماهیت" از جمله مباحثی است که در اندیشه های افراد و مکاتب گوناگون فکری به چشم می خورد. تعبیر و تفسیر انسان از وجود و لوازم آن همواره مورد توجه متفکرین بوده و ابعاد گوناگون زندگی را تحت تأثیر قرار داده است. از جمله مباحثی که همواره در طول تاریخ فلسفه محل بحث و گفتگو بوده، مسأله جنبش ذاتی طبیعت یا به تعبیر دیگر سیوروت و دگرگونی آن است. تا آنجا که تاریخ فلسفه نشان می دهد، اندیشه فیلسوفان همواره میان ثابت و متغیر مردد بوده است. برخی به کلی واقعیت داشتن حرکت و طبیعت را انکار کرده و تغییر و تحولات مشهود را ساخته و پرداخته ذهن تلقی کرده اند. برخی دیگر اما از حرکت به مانند حقیقتی انکار ناپذیر سخن گفته و آن را مبنای نظام فلسفی خویش قرار داده اند:

"در میان فیلسوفان یونانی اولین کسی که با انکار ثبات، از تغییر و جنبش دایم اشیاء طبیعی سخن به میان آورده، هراکلیتوس است. در فضای تفکرات اسلامی نیز ملاصدرا از جنبش ذاتی جوهر اشیاء سخن گفته و آن را یکی از ارکان حکمت متعالیه خود دانسته است" (سید مظهری، ۱۳۹۲ ص ۱).۰

نیچه نیز شناخت هستی را فریب دانسته و با این موضع گیری در مورد هستی، راه را برای نشان دادن سیوروت به جای هستی باز می کند. اگر هستی قابل شناخت عقلی نیست، می توان سیوروت را به جای آن نشانده: "اگر حقیقت خطا و فریب است در این صورت در مورد چیزی نمی توان به یقین سخن گفت که "هست" پس ذات جهان به جای هستی "سیوروت" است" (صانعی دره بیدی، ۱۳۸۵).

ساکن بودن و یا حتی به طور ظاهری ثابت به نظر رسیدن پدیده های گوناگون موجود در نظام هستی، امکان اندیشیدن در مورد چونی و چگونگی و یا چرایی آن را فراهم می کند. داشتن عطش تغییر و دگرگونی بدون هدف سیری بی معنا در پدیده های هستی را به دنبال دارد. تغییر و دگرگونی پدیده ها همواره با نتایجی است؛ تغییر یا باعث می شود به دلیل نبود بنیانی ثابت امید و انگیزه و نیز اعتقادی به کسب و رسیدن به دانش در انسان بوجود نیاید و یا این که تغییرات فراهم کننده زمینه پویایی و تبدیل موقعیت استاتیک و ثابت کنونی به آینده ای بهتر و مفید تر در پرتو تغییرات می باشد. نیچه با اذعان نمودن به نبود هدف بر ساختار جهان و تغییرات مداوم، آینده ای نیهیلیستی را ترسیم نموده که انسان موجودی خنثی است و عملاً هیچ فعالیتی از او در راستای طرح و برنامه ای قابل و استعداد مفیدی ندارد:

"واقعیت ثابتی وجود ندارد؛ همه چیز سیال و گذران، درک ناپذیر و واپس نشین است، عقاید و آرای ما پاینده ترین چیزی است که وجود دارد. آدمی در چیزها بیش از آنچه در آن ها تعبیه کرده است، نمی یابد" (یاسپرس، ۱۳۸۳ ص ۴۸۳).

معرفت و شناخت به عنوان بخشی از نظام هستی باید تغییر یابد: تغییر در نظام هستی به عنوان مبنای مهم و اساسی نیچه در جهان و پدید های هستی تجویز کننده و الهامبخش حوزه های گوناگون فلسفی همچون نظام ارزشی، معرفتی و ... می باشد. حوزه فلسفی هستی شناسی نیز تعریف خدا، انسان و جهان ملهم از این تغییرات است و نمادهای خوبی و بدی و... هر بار در حال تغییر بوده و یا از ثباتی برخوردار است. به عنوان مثال ایده آلیسم بر آن است که روحانیت خصیصه ذاتی و جاودانه انسان را تشکیل می دهد و از ثبات برخوردار می باشد. ایده آلیسم اولویت امور ذهنی، روحی، آرمانی را به عنوان مبنای واقعیت مورد تأیید قرار می دهد. چون مثل (ایده های) جاودانه نماینده نظام کامل واقعیتند، تغییر ناپذیرند. پراگماتیسم تجربه، فعالیت و مشکل گشایی را ملاک معرفت قرار می دهد. در طبیعت گرایی نیز تجربه حسی به عنوان ابزار مهم و حیاتی برای تجزیه و تحلیل طبیعت و کسب معرفت مورد استفاده قرار می گیرد (گوتک، ۱۳۸۸).

نیچه بر خلاف مکاتب فلسفی که از آنان یاد شد تفکری منظم و سیستماتیک به نظام آفرینش و جهان هستی ندارد: "نیچه به دنبال بیان عواطف، احساس و غریزه بوده و ضمن نفی عقلانیت، روش هنری و از جمله موسیقی واگنر را به عنوان وسیله بیان حقیقت به کار گرفته است" (زیلتین، ۱۳۹۲، ص ۶۵).

نیچه در ورای ثبات اندیشه انسان چیز دیگری را می جوید، زیرا او می داند که "واژه ها" و ایده ال ها" از انسان در برابر واقعیت محافظت نمی کنند. او می گوید: "عشق به سرنوشت، زین پس بگذار این عشق من باشد. من نمی خواهم با زشتی بستیزم. من نمی خواهم متهم کنم، نمی خواهم حتی متهم کنندگان را متهم کنم: بگذار انکار من همه در این باشد" (نیچه، ۱۳۸۰). این سخنان طرز تلقی نیچه از شر را برای خواننده روشن می کند. او نمی خواهد و نمی تواند از واقعیت شکوه کند

نبودن معیار و ملاک تعلیم و کسب دانش، بحران و آشفتگی علم و وسیله کسب آن را به همراه داشته و انسان به خود به عنوان تنها منبع و مرجع کسب دانش رجوع می کند. عقل و حواس ناقص انسان بدون پشتوانه های فکری منسجم تاریخی، الهی، دینی و... قابلیت معرفی دانش متقن و کاملی را ندارد. نیچه در این زمینه تنها اراده معطوف به قدرت را نقطه آغازین کسب معرفت می داند: "اراده خودش اراده می کند و به سلطه و قدرت به خاطر قدرت بدل می شود و دیگر مقهور و تابع غایتهای بیرونی نیست" (حسن زاده، ۱۳۸۷، ص ۵۸).

نیچه ضمن دوری از اعتقاد به ایده آل، در جستجوی تعبیر و تفسیر اندیشه انسانی در پرتو اراده و خواست خود او می باشد. هر چند نیچه اذعان به نپذیرفتن غایت و هدف برای انسان غایی یا ابر مرد دارد (شیستوف، ۱۳۹۱)، اما همین تعریف نکردن مشخص و معین ابر مرد بر پایه ایده، فکر و نداشتن مبنای مشخص برای او از اهداف اساسی و مهم نیچه تلقی می شود.

انکار پشتوانه های تاریخی و فرهنگی باید به عنوان روش ثابت آموزش نظام تعلیم و تربیت قرار گیرد. جستجوی ریشه ها و بنیاد دوره های تاریخی واژه ها و مفاهیم دیدگاهی است که نیچه با نام "تبار شناسی" از آن یاد کرده است. دیدگاه تبار شناسی نزد نیچه نوعی روش تحلیلی تاریخی است که منکر هر گونه استفاده ی فراتاریخی از دلالت های ایده آل و غایت شناسی های نامعین بوده است. نیچه رویکردی تصادفی و اتفاقی به نحوه شکل گرفتن پدیده های تاریخی دارد و زیر بنای تاریخی مشخصی را برای سیر مضامین و مفاهیم تاریخی در نظر ندارد: "نیچه به طبیعت (ماهیت) هستی، نگاهی تاریخی دارد. او با استفاده از این روش نشان می دهد که پدیده های موجود، همه در تاریخ شکل گرفته اند و تکوین تاریخی پدیده ها، به شکل سلسله ای از رویدادهای تصادف رخ داده است." (عابدی، ۱۳۹۲ ص ۹).

به همین سبب نیچه معتقد است، معنایی در پشت پدیده ها وجود ندارد و هر چه هست همین سطح از زندگی است. نیچه در پاسخ به این سوال که حقیقت موجود در وقایع تاریخی چیست و سرچشمه آن چیست، خواست قدرت را مطرح می کند.

نیچه ماهیت هستی را امری تاریخی به شمار می آورد و معتقد است تکوین تاریخی پدیده ها به شکل سلسله ای از رویدادهای تصادفی رخ داده است نه به شکل بسط یک جوهر در طول تاریخ. به قول باقری (۱۳۹۲)، مفهوم زمینه ای پیوستگی قدرت و گسستگی تبار شناسی و.. از مواردی است که چشم انداز جالب توجهی به نظرات نیچه بخشیده است: "نیچه قدرت را همچون رابطه می نگرد و به عنوان امری اتمی به آن نگاه نمی کند. کاملاً ابلهانه است که به نیرو به دید واحد نگریسته شود" (دلوز، ۲۰۰۲ ص ۶).

بر عکس، در زمینه تبار شناسی و نگاه تاریخی به پدیده های فرهنگی و مفاهیم تاریخی، رویکرد اتمی جایگزین دیدگاه اتمی است: "نیچه مخالف هر گونه جست و جوی خاستگاه واحد و متافیزیکی برای پدیده های تاریخی است" (عابدی، ۱۳۹۲ ص ۹). تاریخ در نظر نیچه گسسته است زیرا هستی تشکیل شده از نمودارهایی است که ارتباطی با همدیگر ندارند. تاریخ نمی تواند پیوسته باشد به این دلیل که آنچه ما خاستگاه یک پدیده در نظر می گیریم شکل گرفته ی یک نمودار است و آنچه غایت آن می دانیم، شکل گرفته ی نموداری دیگر است.

فوکو این نگاه از تاریخ را در مقاله ی "نیچه، تبارشناسی و تاریخ" به صورت کامل توضیح می دهد. او می گوید که تمایز و تفاوت تاریخ واقعی با تاریخ تاریخ نگاران در این است که تاریخ واقعی به هیچ چیز ثابتی تکیه نمی کند: هیچ چیز در انسان حتی بدن او، آنقدر ثابت نمی باشد که بتواند برای درک انسان های دیگر و بازشناختن خود در آنان به کار آید: "هر تکیه گاهی برای روکردن به تاریخ و درک آن در تمامیتش و هرآنچه امکان ترسیم دوباره ی تاریخ به منزله ی حرکتی صبورانه و پیوسته را می دهد، همه را باید به طور منظم در هم شکست. تاریخ از آن رو واقعی است که ناپیوستگی را به هستی خود ما وارد می کند" (فوکو، ۱۳۹۰ ص ۱۵۹).

تشخیص هر گونه واقعیت هستی شناسی پدیده تاریخی و حقیقت آن با توسل و اطمینان به شناخت خود انسان، ایده ای است که به خوبی در دیدگاه نیچه دیده می شود؛ در این زمینه نیچه چنین بیان می کند:

"ما تاریخ را برای زندگی و فعالیت مشحون از نشاط می خواهیم؛ فقط تا آنجایی ما در خدمت تاریخ هستیم که تاریخ در خدمت ماست" (نیچه، ۱۳۸۸، ص ۱۲).

نیچه ریشه های قرون وسطی و یافتن این اندیشه را در مضامین تاریخی جستجو می کند و در این باره می نویسد: "احساس تاریخی، خادمان را منفعل می کند. به این معنی ما هنوز در قرون وسطی زندگی می کنیم و تاریخ و الهیات به ظاهر فریبنده است" (همان ص ۸۵).

بررسی و تحلیل دیدگاه نیچه بر پایه نظرات علامه طباطبائی

با توجه به اصل تغییر حاکم بر اندیشه نیچه جامعه بشری مدام در تغییر و تحول است و شکل مادی آن پیوسته دگرگون می شود؛ بنابراین چه جای تعجب که افراد مرجع تشخیص اخلاق نیک و زشت در جامعه را بپذیرد یا انکار نمایند، نتیجه چنین امری بدیهی است، زیرا باعث می شود که اصول تربیتی به جای اینکه اصلاح کننده معایب جوامع بشری باشد، پیرو و مقلد با هر موقعیت و شرایطی می گردد و این همان نسبیت در اصول تربیتی است، پس تعلیم و تربیت نیز حالت نسبی به خود گرفته و مربی هم نمی تواند آموزش دهنده اصول تربیتی باشد.

از جمله پیامدهای مهم دیگر اصل تغییر مدام و بی پایه فراهم شدن فضای شک و تردید می باشد: "فرد شکاک مدت طولانی به هیچ چیز اعتقادی ندارد و هیچ دلخوشی به چیزی ندارد. یک شکاک کسی است که هرگز نباید دلیل کافی برای اعتقاد به چیزی که درست است داشته باشد و شک او به عنوان دانش پذیری حقیقت در جنبه ای مورد توجه قرار گیرد" (اوتمان، ۱۹۹۹، ص ۳۳۰).

شکاکیت بوجود آمده از تغییرات و نبود بنیان ثابت و مشخص اندیشه فرد، به مرور فراهم کننده زمینه های شکل گیری مفاهیمی چون "نیپیلیسم" می گردد که به خوبی در اندیشه نیچه دیده می شود. □

شکاکیت گرایی همبستگی زیادی با تفکرات نیچه داشته و این ارتباط در تفکرات نیچه به خوبی دیده می شود، شکاکیت حیطه مشخص و واضحی در قلمرو اخلاق ندارد. شکاکیت همان گونه که منتهی به نتایج بی اخلاقی و غیر اخلاقی می شود گاهای اوقات ممکن است نیهیلیسم را به دنبال داشته باشد (سومر^۱، ۲۰۰۶).

طباطبایی به دنبال عامل واحدی در تبیین معرفت و شناخت و نقش آن در نوعی ثبات و اطمینان دادن به وی است. از دیدگاه وی شک و تردیدسوفسطایی گونه که عاجز از دادن تکیه گاه شناختی ثابتی به انسان باشد، پذیرفتنی نیست: "و اگر سوفسطایی اعتراف نکند که به شک خودش علم دارد و بگوید من در همه امور تردید دارم، حتی به شک و تردید خودم نیز مردد هستم و به هیچ چیز علم ندارم، در این صورت بحث و احتجاج با وی بیهوده و اقامه برهان برای او بی فایده می باشد" (طباطبایی، ۱۳۶۳، ص ۱۳۷). طباطبایی در توصیف چنین افرادی معتقد است که چنین فردی مانند بیماری روانی است که به دستگاه ادراکی وی آسیب رسیده و کار آن مختل شده است که در این صورت باید به پزشک مراجعه کند یا این که با حق عناد و دشمنی ورزد (طباطبایی، ۱۳۸۷).

با توجه به مطالب مذکور ایراد اساسی در تربیت انسان از دیدگاه نیچه به گونه ای است که رفتارهای انسان تعریفی درست و متقن نداشته، شک و تردید بر آنها حاکم می باشد و چنین رفتارهایی منجر به نوعی بیهودگی و پوچی بر رفتار انسان بوده و فراهم کننده زندگی نیهیلیستی می شود. لذا هر انسان بر طبق دیدگاه و خواسته ها خود را تعریف نموده و تصمیمات اساسی زندگی بر پایه خودفهمی و خودخواهی شکل می گیرد.

با توجه به مفهوم تغییر است که نیچه برای دست یافتن به انسان مستقل و خودکار اهدافی را به عنوان اهداف واسطی ذکر نموده است؛ از جمله این اهداف آزادی "اراده و قدرت و میل" در انسان می باشد. این غایت تربیتی به طرز نگاه نیچه به انسان به عنوان موضوع تربیت بستگی دارد و هیچ عامل ثابت و ماندگاری آن را تهدید نمی نماید. البته دوباره نشانه ای از معیار ثابت در اندیشه آدمی دیده نمی شود. آدمی از دیدگاه نیچه موجودی گزینشگر می باشد او باید برای خود انتخاب کند و به هیچ دستور و ملاک بیرونی خود را محدود ننماید. از دیدگاه نیچه فردیت انسان اهمیت زیادی دارد. تاکید بر شخصیت فردی به گونه ای است که تفکر انسان از دیدگاه نیچه باید محدود به خود شود و از آن فراتر نرود. این اندیشه به مرور خودخواهی و فردگرایی زیانبار و همراه با صفت گریز را در پی خواهد داشت. نیچه در این باره معتقد است: "بشریت ظاهراً دیگر کشف کرده است که تنها خود پرستی افراد، گروهها و توده ها عمده عامل تحول و اهرم اصلی جنبش ها و انقلابات در همه ادوار و اعصار بوده است.... بشریت دیگر خود پرستی را خدای خود اعلام می کند" (نیچه، ۱۳۹۲، ص ۲۱۰).

نیچه معتقد است تنها منبع اطمینان انسان فقط خود اوست: "من باور دارم که "جوانی" مرا به صراط مستقیم سوق داده است" (همان، ص ۲۱۴). در نهایت این که میل و هوس حاکم بر سرنوشت انسان از دیدگاه نیچه نیرویی است که زندگی خوب را برای وی ترسیم می کند: "اندازه و نوع میل جنسی هر انسان تا آخرین قله جان انسان را همراهی می کند" (نیچه، ۱۳۸۷، ص ۱۱۲).

در مجموع نیچه با نگاهی نسبی گرایانه مبتنی بر تغییر معتقد است میراث تاریخ، اجتماع، سیاست و دیگر اجزاء سازنده فرهنگ بشری نقشی در ساختن بنیادهای فکری جامعه نداشته و الگوی مشخصی برای فراگیران تعریف ناشدنی است؛ بر عکس نیچه، طباطبایی در مورد انسان کامل مبتنی بر نگاه ثابت و غایی توحیدی سخن می گوید و از تحقق انسان کامل در آینده داد سخن می دهد، نیچه در تعریف "ابر انسان" اولاً مصداق و غایتی از آن نشان نداده و بدان اشاره ننموده است؛ ثانیاً از بیان ویژگی، خصوصیت بارز عملی و به تعبیری عملیاتی و قابل تحقق در اجتماع، سخنی نگفته است.

▢ طباطبایی بر مبنای نگرش دینی خود ضمن اعتقاد به فراهم کردن زمینه قبلی تربیت انسان کامل مورد نظر در قالب برنامه مشخص، دوره های زندگی وی را به مراحل کودکی (لعب)، نوجوانی (لهو)، جوانی (زینت)، میان سالی (تفاخر) و پیری (تکاثر) تقسیم بندی نموده است. (طباطبایی، ۱۳۸۶).

طباطبایی نهایت و غایت ذکر این ویژگیها را فطرت انسانی دانسته که جهت مشخص آن رسیدن به قرب و تعالی حق بوده و به انسان انگیزه و پویش مدام در مسیر حق و پروردگار متعال را عطا می نماید. طباطبایی و رویکرد توحیدی وی فراهم کننده سودمندی و نمایان شدن غایت در زندگی انسان است. طباطبایی با اشاره به فرایند کسب معنا و یقین اندیشه ثابت در زندگی آدمی، زمینه شک و سردرگمی و معرفت مبنی بر تغییر تفکر انسان را از بین می برد: "علامه طباطبایی شک گرایی را مردود و علم یقین را ممکن می داند. واقعیت علم واقعیتی نشان دهنده و بیرون نما است و لذا ایشان با خاصیت کاشفیت علم راه را بر هرگونه شکاکیت می بندد" (مطهری، ۱۳۸۹ ص ۵۳). داشتن ایده غایت و نهایت و بینش توحیدی علاوه بر زدودن زمینه های شک و تردید سکرت آور، آغازگر پویش و فعالیت تربیتی فراگیر و مانع ایجاد تفکرات "نیهیلیستی" است.

¹ Sommer

شکل گیری فرهنگ، تاریخ و تمدن از جمله دغدغه های مکاتب فکری گوناگون است و در این زمینه غالباً پیشرفت و آینده نگری همراه با تکیه بر ریشه های عمیق تاریخی و فرهنگی است. نیچه در این زمینه با انکار زمینه های تاریخی به آینده ای نامعلوم و نامشخص نظر دوخته و ضمن اشاره به تصادفی بودن زمینه های شکل گیری مفاهیمی از این قبیل سعی در انکار و از بین بردن گذشته دارد و آن را نامشخص و تصادفی می خواند.

تغییر و تحولات فکری به گونه زیادی ابعاد گوناگون دیدگاه نیچه را متأثر ساخته است. دیدگاه وی در مورد تاریخ یکی از این جنبه هاست. نیچه در دوران جوانی یک فرد ماهر زبان شناسی و مورخ زبر دست بوده است. نیچه اولیه (هنگامی که تحت تأثیر شوپنهاور و واگنر بوده) تأکید بر اهمیت دو روش انتقادی و کلاسیک داشته است، جنبه ایده آل محوری تاریخ او را به تنشی در تفکر نمودن سوق داده است. در طول تمام این دوران مخصوصاً ۱۸۷۳، او بر تاریخ به عنوان یک آفریننده و مستعد و خراب کننده ایده آلهای تأکید داشته است. به عنوان مثال تاریخ باستانی و یادگاری به عنوان روشی برای ساختن و تقویت نمودن ایده آلهای و آرمانها است، حتی اگر او غالباً نوشته های تاریخی را به عنوان عامل مخرب موضوعات بنگرد (نیچه، ۱۳۸۳).

هر چند نیچه ایده تاریخ انتقادی نسبت به موضوع و قلمرو تاریخ را مطرح می نماید: "مدت کوتاهی پس از آن، زمانی که شوپنهاور، واگنر و ایده آلیسم پیشین را ترک می کند، تأکید وی در مورد اهمیت تاریخ بیشتر به عنوان روشی انتقادی و تاریخ حقیقی بدین گونه است که رویکرد تاریخی و فهم تاریخی به عنوان پیش شرطهایی برای فرهنگ و فلسفه در می آیند" (بروبجر^۲، ۲۰۰۷، ص ۱۷۹)؛ اما بیان این نکته ضروری است که نیچه تاریخ و فهم و درک آن را بیشتر در حد افسانه دانسته که به مرور زمان جایگاهی در ذهن انسان پیدا کرده است. نیچه نسبت به تغییر و محدود شدن تاریخ به نصایح و مواظ که قادر نیست معرفتی ثابت به آدمی عطا کند را این چنین بیان نموده است: □ "تاریخ پیوسته" یکی بود و یکی نبود" و شعار اخلاقی "تو نباید" یا "تو نمی بایستی سرزنش شوی" را تلقین می نماید. بدین ترتیب تاریخ به مجموعه ای از فساد اخلاقی عملی تبدیل می شود. آنگاه چقدر اشتباه ما بزرگتر خواهد بود، اگر تاریخ را داور این فساد اخلاقی عملی بنامیم" (نیچه، ۱۳۸۳، ص ۹۱).

نیچه سنت و حفظ آن توسط انسان را از جمله نقاط ضعف وی دانسته که ایده اساسی این کار صرفاً ماندن در شرایط فعلی و عدم تحرک و پویایی را به دنبال دارد: "احساس تاریخی، خادمان و افراد معتقد به رویکرد تاریخی را منفعل می کند. به این معنی ما هنوز در قرون وسطی زندگی می کنیم و تاریخ الهیات با ظاهری فریبنده ظهور می کند" (همان، ص ۸۵).

طباطبایی بر خلاف دیدگاه مبتنی بر نفی جایگاه ثابت و استوار حاکم بر اندیشه انسان، با طرح دیدگاه توحیدی خود در مورد تاریخ به دنبال ارزش مطلق و پایگاه ثابت اندیشه آدمی بوده است و در زمینه اهمیت تاریخ و توجه بدان ارتباط و همبستگی انسان و خالق یگانه را منبع شکل گیری تاریخ دانسته و بر خلاف نیچه مرز آن را از اسطوره جدا نموده است: "قرآن اصلاً کتاب تاریخ نیست و منظورش از نقل داستانهای خود، قصه سرایی مانند کتب تاریخ و بیان تاریخ و سرگذشت نیست، بلکه کلامی است الهی که در قالب وحی ریخته شده و منظور آن، هدایت خلق به سوی رضوان خدا و راههای سلامت است" (طباطبایی، ۱۳۷۴ ص ۳۰۶).

طباطبایی با نگاه توحیدی به این مسأله اشاره می کند که تاریخ دستورالعمل کلی و غایت هدایت جاویدان را برای انسان به ارمغان آورده است؛ وی در این زمینه بر این اعتقاد است که قرآن هیچ قصه ای را با تمام جزئیات آن نقل نکرده و از هر داستان، آن نکات متفرقه که مایه عبرت و تأمل و دقت است و یا آموزنده حکمت و موعظه ای است و یا سودی دیگر از این قبیل دارد را نقل می کند (همان).

ملاحظه آینده نگری در تعریف مفاهیم و واژه ها از جمله روشها و برنامه هایی قلمداد می شود که انسان بر پایه اعتقاد به این موضوع و نیز نوعی ثبات و مطلق بودن معیار سازنده اندیشه آدمی به تدوین برنامه و یا به قولی ترسیم چشم انداز شخصی می نماید. بدون این آینده اولاً شکل دادن هر مفهوم و مضمونی مشکل و نزدیک به محال است و ثانیاً نداشتن هدفی بنیادی در پشت این واژه ها اصولاً بوجود آورنده آینده ای همراه با تفکر نیهیلیستی و بی معنا است. نیچه حتی در ترسیم چشم انداز آینده و ترسیم به دلیل محدودیت الفاظ، مکان و زمان از تعریف ابر مرد خود داری می نماید. نیچه با توجه نمودن به اراده انسانی در ترسیم آینده وی و رفتارهایش، وضعیت آینده را به شکلی مبهم و تنها در پرتو اراده انسان تبیین نموده است:

"در هستی فی نفسه هیچ ارتباط علی، ضرورت و یا عدم آزادی روان شناختی وجود ندارد؛ در هستی، معلول به دنبال علت نمی آید و قانونی از آن حاصل نمی شود. این ما هستیم که علیت، تعاقب، رابطه متقابل و هدف را اختراع کرده ایم" (نیچه ۱۸۷۸، ص ۶-۷).

نیچه بر مبنای شک و تردید عمیق به چگونگی ساختار جهان از ترسیم وضعیتی متناسب با خشنودی و رضایت و خرسندی انسان خود داری می کند: "ابداع افسانه هایی درباره جهانی به جز این جهان هیچ معنایی ندارد" (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۱۶۲). نیچه به ثبات مفاهیم و

معرفت به پدیده های جهان اعتقادی نداشته و آنها را تفسیری بیش نمی داند و معتقد است چیزی که نامشروط شده است نمی تواند قابل شناخت باشد، در غیر این صورت نامشروط نمی بود (نیچه ۱۳۷۷).

بنابراین عدم بیان و توصیف انسان حتی انسان آرمانی مورد قبول خود بر پایه معیارهای ثابت و مشخص و یا همان "فرا انسان"، در آینده ابهامی دیده می شود. از دیدگاه نیچه فرا انسان به سمت یک فلسفه آینده نگرانه است. نیچه می گوید من به شما آموختم که فراتر باشید. انسان چیزی است که غلبه کند و مسلط باشد. نیچه معتقد است مرد برتر معنای زمین را نشان می دهد. تصور بر آن می رود که مرد برتر جایگزین معنا و مفهوم جهان بینی نیچه است که اساساً جایگزین مسیحیت شده است (مور، ۲۰۱۰).

ملاحظه شکل گیری و جهات مشخص فکری در پرتو آینده نگری وی مشکل و چه بسا ناممکن است: "از دیدگاه نیچه از آنجا که آدمی نمی داند وجود چیست و یقین چیست و علم به اینها هم در تصمیم به این که این یا آن واقعی است لازم است، پس نقدی بر قریحه شناخت بی معناست" (حسن زاده، ۱۳۸۶، ص ۴۳۲).

عقاید انسان نسبت به جهان اطراف منبع بالقوه استعدادهای نهفته در ذات وجودی اوست و این قابلیت جهت گیری او را نسبت به آینده ترسیم می کند. همان گونه که ذکر شد نیچه با اذعان به اصالت و هیچی و پوچی و تغییر و سیورورت موجود در نظام هستی، هدف مداری از جمله ارکان مهم نظام هستی را نفی می نماید. نیچه معتقد است جهان هدفی ندارد و دنیا بدون غایت و نهایت است. بر پایه این تفکر تصویری خنثی و بدون کارکردی از فراگیر ترسیم می شود. نهایت و پایان نداشتن کارها و حرکت نکردن در مسیری خسران زیادی برای فرد را به دنبال خواهد داشت؛ انسان با این تعبیر مصداق مثال "آب مانده در جایی گندیده می شود"، را پیدا خواهد کرد. نیچه در این باره بر این اعتقاد است که: "از کجا که جهانی که به ما مربوط می شود، افسانه نباشد؟ و اگر کسی بپرسد: "ولی مگر هر افسانه ای از آن افسانه پردازی نیست؟" آیا نمی توان سراسر پاسخ داد از کجا معلوم است؟ مگر این "از آن" خود چه بسا که از آن همان افسانه نیست؟" (نیچه، ۱۳۷۷ ص ۷۶).

بر مبنای تغییر حاکم بر پدیده های هستی و نظام آفرینش، در متری ایده ای نهایی و چشم اندازی جهت ترسیم موقعیت فردی و اجتماعی و موارد دیگر بوجود نمی آید. اندیشه پیشرفت و نقاط امید جهت دهنده و تقویت کننده بهبود فعالیت آدمی است. عدم باور به وضعیت ثابت آینده ترسیم باعث از بین رفتن و شکل نگرفتن موقعیتی ثابت در رفتار انسان است.

طباطبایی با نگاهی دینی به توضیح جهان و ساختار نهایی آن پرداخته و معتقد است حرکت و سیر صعودی و نظام ثابت و مشخص نه تنها ذاتی انسان، بلکه امری تکوینی متعلق به تمام موجودات و ذرات عالم هستی است. طباطبایی در این باره می نویسد: "جهان آفرینش با تمام اجزای خود که یکی از آنها نیز انسان است، با سیر تکوینی خود همیشه رو به کمال است، به سوی خدا در حرکت است و روزی خواهد رسید که به حرکت خود خاتمه می دهد" (طباطبایی، ۱۳۸۷ ص ۱۴۵).

با ترسیم وضعیت فکری محکم و ثابت، اعتقاد به وجود طرح ها و قلمرو و چشم انداز مشخص بر فعالیت آدمی، شکل گیری مفاهیم به خوبی صورت می گیرد. طباطبایی با تعامل راستین سه عنصر مهم نظام هستی انسان، جهان و خداوند، به خوبی به تبیین ثبات، قانون و قاعده و دلالت مستقیم و ضمنی این عناصر و نظم و قوانین حکم بر آن پرداخته و روحیه همبستگی و با هم بودن این سه عنصر را چنین تشریح می کند:

"شب و روز گهواره ای است عمومی که عناصر بسیط عالم و موالیدی از ترکیب آنها با یکدیگر متولد می شود همه در آن گهواره تربیت می شوند و در آن گهواره است که هر جزیی از اجزاء عالم و هر شخصی از اشخاص آن به سوی غایت خود و هدفی که برایش مقدور شده و به سوی تکامل روحی و جسمی سوق داده می شود" (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۴۱). بر خلاف دیدگاه نیچه، فراگیر در این نظام با پذیرش قدرت خداوند، تلاش پیگیر خود و آموختن درس عبرت از روحیه حاکم بر فضای طبیعت و اجتماع انسانی و با امید به آینده مسیر تعلیم و تربیت را به خوبی طی می کند.

در پرتو اعتقاد به نظام توحیدی، انسان از تفکر نیهیلیستی دوری نموده و با اذعان به پشتوانه الهی علیرغم ضعف و کمبود و نقص به تلاش خود ادامه می دهد. فراگیر در جریان رشد و تربیت خود به این شناخت دست می یابد که بدون غایت و هدف رها شدنی نیست و قوانین و سنتهایی بر نظام خلقت حاکم است که تغییری در آن نیست؛ چنان که طباطبایی در این زمینه می نویسد: "حیات دنیوی لهو و لعب است و بس، چه این زندگی چیزی جز یک سلسله عقاید اعتباریه و غرضهای موهوم نیست و چون لعب هم عبارت است از سرگرمی به موهومات، بنا براین دنیا نیز یک نوع لعب خواهد بود" (همان، ص ۶۹). با بوجود آمدن چنین رویکردی در فعالیتهای تربیتی، توکل و امید به منبع قابل اتکاء انسان با عزم راسخی به فاعلیتهای تربیتی می پردازد. □

لازمه ایجاد و ثبات جرقه های پیدایش هر گونه ایده، نظر، مضمون، خیال و مواردی از این قبیل، تکیه گاه ثابت و دارای استحکام است که بر پایه آن هستی و نیستی، تغییر و تحول و یا ثبات دانشی در قلمرو اندیشه فرد بوجود می آید. نیچه هر بار به گونه ای سعی در زدودن و از بین بردن مفاهیم و مضامینی است که در نظام هستی راجع به خدا، انسان و جهان شکل گرفته و نمود پیدا می کند. نیچه در گفتار خود معتقد است مفهوم خدا، جهان و انسان به شکل استعاری و تدریجی و بر اثر تغییرات زمان در انسان بوجود آمده است.

نیچه به مفهوم به عنوان یک نتیجه یا یک تولید و محصول انتقال بین "قلمرو" و قلمرو متفاوت دیگر می نگرد. این فرایند با یک "تجربه معمولی شخصی شده" شروع می شود. این مفهوم به یک حوزه جدیدی انتقال می یابد؛ فرایند شکل گیری ابتدا به شکل صدا (کلمه) است و سپس در مرحله بعد مفهوم باقی بوجود می آید. بنابراین کارکرد استعاره مفهوم تزینی ساده نیست، آن اشاره به طبیعت درست زبان دارد. نیچه فرایندی را درباره مفاهیم گوناگون بشری از جمله تفکر درباره اموری چون خداوند و جهان هستی را بیان می کند.

نیچه این تغییر را یوبر اسپرینگن^۴، یوبر ترانگن^۵ یا یوبر تراگنگ^۶ نامیده که ما می توانیم آن را به "انتقال" یا "جابه جاشدگی" بنامیم. یا اگر می خواهیم ساده تر بیان نماییم، "انتقال دادن" (چیزی که واقعاً ترجمه بی معنا و تحت اللفظی است). استعاره ویژگی مورد پسند و دلخواه خود را دارد که آن خودش یک استعاره است. استعاره از یونانی به معنای انتقال یافتن است. زمانی که تشبیه و استعاره یک تغییر را توضیح می دهد، نیچه از یک سری استعاره ها و تشبیهات برای توضیح آن استفاده می کند. او این کار را به منظور جلوگیری از خشک و غیر قابل انعطاف شدن و به شکل رایج در آمدن و به موجب آن شبیه مفهوم در آمدن انجام می دهد. نیچه به این دلیل ما را به هیچ تعریفی از استعاره راهنمایی نمی کند که این غیر ممکن است تعریف دقیقی بتوان از آن داد (گلیکسبرگ، ۱۹۶۶).

همان گونه که ملاحظه شد نیچه شکل نهایی مفاهیم مختلف و از جمله خداوند را حاصل سیر تطور مفهومی آنها در طول زمان دانسته که در نهایت معنای واقعی را نمی یابند. این اندیشه بیانگر آن است که اولاً تغییراتی بدون مبنای مشخص در مورد پدیده های هستی و از جمله شکل گیری مفاهیم وجود دارد. ثانیاً با این تغییرات هیچ مفهومی قابل شناخت نیست و نهایتاً این که شک و تردید فراگیر جایگزین اطمینان و شناخت متقن است.

طباطبایی به دلیل اعتقاد متقن و قابل اطمینان به توحید محوری در اثبات دیدگاه وحدت و عدم امکان کثرت در جهان خلقت، به تبیین و توضیح دیدگاه وحدت گرایانه در نظام هستی می پردازد؛ وی در این زمینه معتقد است که کثرت و تعدد جز با وجود چند واحد تحقق نمی یابد و "چند واحد" در صورتی تحقق خواهد داشت که یکی از آنها از دیگری تمایز وجود داشته باشد و تمایز وجدایی میان "چند واحد" فقط در صورتی تمام می گردد که هریک از آنها دارای یک جهت ذاتی باشد که دیگری فاقد آن است (طباطبایی، ۱۳۸۷).

طباطبایی با داشتن هدف دینی و اعتقادی قرب خدا، انسان و پدیده های طبیعی اطراف را همزمان و همگام در جهت سیر در مسیر حق ملاحظه می کند. به عبارتی توحید باوری مفهومی مطلق و ثابت و حاصلخیز است که در پرتو آن مضامین تربیتی گوناگون قابل استنباط و استخراج است. محور اصلی و مهم اقتباس مضامین تربیتی توحید است. طباطبایی پدید آمدن معنا و شکل گیری مفهوم جهان و ارتباط آن با خالق هستی بخش را این گونه تعبیر می نماید:

"جهان هستی به واسطه ارتباط و تأثیری که همه اجزایش در همه اجزایش دارد یک واحد را تشکیل می دهد" (طباطبایی، ۱۳۷۴ ج ۳، ص ۲۶).

با چنین دیدگاهی فراگیر ضمن توسل جستن و توکل نمودن بر ذات باری بیهودگی و پوچی را از خود دور می کند، زیرا به خوبی به این نکته پی می برد نهایت و غایت کارها و اعمال وی منتهی به جزا و پاداش کسی است که مدیریت نظام هستی را به عهده دارد.

⁴ The yober Springen

⁵ Yober Trangen

⁶ Yober Trageng

نتیجه گیری

همان گونه که ملاحظه شد به نظر می رسد از دو بحث عمده و مبانی اساسی " تغییر و ثبات " در اندیشه نیچه، تغییر سهم بیشتری داشته است. تغییر در نظام هستی حوزه های گوناگون را در بر می گیرد . به گونه ای که معرفت، تاریخ و فرهنگ از جمله این موارد است. همچنین تغییر و تحول و نبود معیار ثابت حاکم بر اندیشه نیچه نوعی نسبیت، پوچی و تفکر نیهیلیستی بر اندیشه آدمی را به دنبال دارد. طباطبایی در موضوعی راجع به نسبت وجود مطلق، قدیم در پاسخ به سوال نحوه آفرینش و خلقت موجودات متغیره و در محدوده زمان و مکان توسط خداوند و پروردگار ساکن غیر متغیر مافوق جسم بدون زمان و مکان ، معتقد است که مسأله قدیم و حادث مهم و اساسی است. موجودات مادی که متغیر و حادث زمانی هستند حرکت جوهری دارند و با وجودی سیال موجودند و سیال در سیلان خود ثابت می باشد. نیچه معتقد به تاریخ به عنوان یک مجموعه ای که معنا دار است نمی باشد. بدین جهت معتقد است تاریخ هدف و جهت مشخصی ندارد. برای نیچه دروه کنونی زمانی است که بیشترین خطر و امید را برای آدمی دارد. خطر در قدرت خود "سنت" ریشه دارد. آن در این حقیقت ریشه دارد که آدمی یک بدفهمی طولانی مدتی از طبیعت خود داشته که شروع به خطر کامل از دست دادن علایم طبیعی خودش می کند. اما لحظه بزرگترین خطر همچنین زمان بزرگترین امیدواری نیز هست، زیرا بحرانیهای " پوچ گرایی " ممکن است در برآمدن از ارزشهای سنتی باشد. زمان کنونی برای نیچه مهم است زیرا شکستن ارزشها و مفاهیم سنتی فرصتی را برای شناخت طبیعت درست انسان به عنوان اراده معطوف به قدرت فراهم می کند.

منابع و مراجع

- [۱] باقری، زهیر. (۱۳۹۲). دیدگاه اخلاقی نیچه و تربیت اخلاقی. فصلنامه پژوهش در مسایل تعلیم و تربیت. شماره پیاپی ۴۸. دوره دوم. شماره ۳۰ بهار. ص: ۱۵۳-۱۴۱
- [۲] حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۸۶). علامه طباطبایی در منظر عرفان نظری و عملی. مصاحبه کیهان اندیشه. مهر و آبان. شماره ۲۶.
- [۳] دلووز، ژیل. (۲۰۰۰). نیچه و فلسفه. ترجمه عادل مشایخی. تهران: نی
- [۴] ژیتلین ام، اروینگ. (۱۳۹۱). نقد اندیشه های نیچه. مترجم فاطمه زیباکلام ناشر: حفیظ
- [۵] سید مظهری، منیره. (۱۳۸۲). بررسی تحلیلی سیر تاریخی نظریه حرکت از حکمت یونانیان تا حکمت متعالیه. فصلنامه تخصصی فلسفه و کلام. شماره هشتم. صفحات: ۱۰۱-۶۹
- [۶] شیسستوف، لف. (۱۳۹۲). خیر در آموزه تالستوی و نیچه. مترجم سیاوش فراهانی. تهران: انتشارات ققنوس
- [۷] صانعی دره بیدی، منوچهر. (۱۳۸۵) وجود در نظر نیچه. پژوهشنامه علوم انسانی: شماره ۵۰ تابستان ۱۳۸۵. صفحات: ۶۳-۷۴ □
- [۸] طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۸۷). بررسی های اسلامی. ج ۱ به کوشش سید هادی خسرو شاهی. قم: بوستان کتاب
- [۹] طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۸۶). تفسیر المیزان. ترجمه محمد باقر موسوی همدانی. جلد ۲۰. قم: دفتر انتشارات اسلامی
- [۱۰] طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۶۳). اصول فلسفه و روش رئالیسم. (با حواشی مرتضی مطهری). تهران: صدرا
- [۱۱] طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۷۴). تفسیر المیزان. مترجم محمد جواد حجتی کرمانی. تهران: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی. جلد ۱
- [۱۲] طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۷۵) اندیشه های بنیادین اسلام. گرد آوری توسط کمیته اسلامی کردن دانشگاهها. تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- [۱۳] گوتیک، جرال. (۱۳۸۸). مکاتب فلسفی و آراء تربیتی. مترجم جعفر پاک سرشت. تهران: انتشارات سمت
- [۱۴] فوکو، میشل. (۱۳۹۰). تئاتر فلسفه. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننده. تهران: نشر نی
- [۱۵] مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹). اصول فلسفه و روش رئالیسم. ج ۴. تهران: انتشارات صدرا
- [۱۶] نیچه، فریدریک. (۱۳۷۷). واگنر در بایرویت و نیچه علیه واگنر. ترجمه عباس کاشف و ابوتراب سهراب. تهران: نشر پژوهش فرزانه روز
- [۱۷] نیچه، فریدریک. (۱۳۸۷). واپسین شطریات. مترجم حامد فولادوند. تهران: انتشارات جامی
- [۱۸] نیچه، فریدریک. (۱۳۹۲). تأملات نابهنگام. مترجم سید حسن امین. تهران: نشر دایره المعارف ایران شناسی
- [۱۹] نیچه، فریدریک. (۱۳۸۳). اراده معطوف به قدرت. ترجمه محمد باقر هوشیار. تهران: فرزانه روز
- [۲۰] نیچه، فریدریک. (۱۳۸۰) سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی. مترجم انگلیسی پرویس - پیتیر. مترجم فارسی عباسعلی سهراب. تهران: انتشارات یونسکو
- [۲۱] نیچه، فریدریک. (۱۳۸۸). فلسفه و حقیقت. عبدالعلی دستغیب. پاسارگاد
- [۲۲] یاسپرس، کارل. (۱۳۸۳). نیچه: درآمدی به فهم فلسفه ورزی او. ترجمه سیاوش جمادی. تهران: ققنوس
- [23] Brobjer, Thomas . H. (2007). Nietzsche,s Relation to Historical Methods And nineteenth _century German Historiography. History and Theory. 46 (May). Wesleyan University.pp 155 _179
- [24] Glicksberg, Charles I. (1966). Modern Literature and the Death of God. Brooklyn College of the City University of New York.pp: 3- 16
- [25] Lampert. A Laurence(1971).. The Views Of History In Nietzsche And Heidgger . Tez of P.h.d of Philosophy in Northwestern University.
- [26] More, Max. (2010). The Overhuman in the Transhuman. Journal of Evolution and Technology. Vol. 21 . January . pgs: 1-4
- [27] Nietzsche, F. (1887). on the Genealogy of Moral 111. trans .J. Holligdale and W. Kaufmann. New York: Random Hous

- [28] Ottmann, H. (1999). Philosophie und Politik bei Nietzsche .(Berlin and New York: Walter de Gruyter). (ed.) (2000). Nietzsche-Handbuch. Leben .Werk. Wirkung (Stuttgart: J. B. Metzler).
- [29] Sommer,URS,Andreas and Keith Ansell Pearson . (2006). Nihilism and Skepticism in Nietzsche. Published Online: 10 DEC2007. Retrived November 2014 from: <http://onlinelibrary.wiley.com/doi/10.1002/9780470751374.ch14/summary>